

## دستاوردهای انقلاب اسلامی

طی ۲۲ سال گذشته

حجة الاسلام جناب آقای سید احمد علم الهدی

اینک که در آستانه ایام با شکوه بیست و دومین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی قرار داریم، بر آن شدیم که مقارن با این ایام، نگاهی تحلیلی به دستاوردهای انقلاب اسلامی در دو دهه اخیر داشته باشیم. به همین منظور، سعی می‌کنیم که در این نوشتار، دستاوردهای انقلاب اسلامی را طی بیست و دو سال گذشته، در زمینه «ارائه الگوی عملی حکومت دینی»، «ایجاد جریانهای فکری نوین اسلامی»، «ایجاد جریانها و جنبشهای سیاسی جدید»، «بیداری جنبشهای احیاءگری در شرق»، «بازیابی هویت دینی و ملی» و «احیاناً، برخی موارد دیگر بررسی کنیم. ضمن آن که به مسأله «چالشها و آفات انقلاب اسلامی» و نیز «نقش آموزش عالی، خصوصاً دانشگاههای دینی در تداوم انقلاب» اشاره‌ای خواهیم داشت. قبل از هر چیز، باید یادآور شد که ظهور دستاوردهای انقلاب اسلامی، در محورهای پنجگانه فوق، به شکل مطلوب و کامل نبوده است. گرچه پس از مدتهای مدیدی، در جریان انقلاب اسلامی توانستیم، برای نخستین بار، یک حکومت دینی را در میان امت اسلام اقامه و احیا کنیم، ولی، با توجه به مشکلات و چالشهای پیش آمده، ارائه الگوی کامل حکومت دینی ممکن نشده و این امر، فقط به صورت محدود عملی گشته است. در تحلیل این مطلب می‌توان گفت که در جریان انقلاب، هر چند ما رژیم سابق را ساقط نمودیم، اما ساختار اجتماعی، بطور کامل دگرگون نشده، و در واقع، همان ساختار پیشین



ادامه یافت. با وجود چنین ساختاری - ولو حکومتی با ماهیت دینی ایجاد کردیم - لکن، از حفظ و رعایت برخی مشابهتها با حکومت‌های متداول و موجود در جهان نیز گریزی نبود. لذا، طبیعی است که ساختار تشکیلاتی

حکومت، با جریان و شکل دینی، کاملاً منطبق نباشد. مؤید این معنا، کلام امام(ره) می‌باشد که مدتها پس از تشکیل حکومت اسلامی در کشورمان، اظهار داشتند که «هنوز (فقط) بویی از اسلام به مشام می‌رسد».

وانگهی، عدم موفقیت در پیاده ساختن حدود الهی را به عنوان مانع دیگری در راه ارائه الگوی عملی حکومت دینی

در کشورمان، می‌توان برشمرد؛ تا آنجا که حتی، اجرای مصوبه «قصاص و دیات» نیز با کاستیهایی روبرو بوده است. با این وجود، نمی‌توان ادعا کرد که حقایق دینی و احکام متعالیه اسلامی در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی (قضایی) و ... در جامعه پیاده شده است. ناصواب است اگر بگوییم، هر آنچه واجب شرعی است، به صورت حکم یا قانون، به منصه ظهور و اجرا رسیده است. فی‌المثل، در بخش اقتصاد، کار برنامه‌ریزیهای اقتصادی با لحاظ عدالت اجتماعی، چندان توفیق‌آمیز نبوده است. سیاست‌گذاریها و برنامه‌ریزیهای سیاسی نیز، با محوریت تمام اصول و ارزشهای دینی همراه نبوده است. علی‌رغم آن، در ارائه الگوی عملی یک حکومت دینی، تا اندازه‌ای موفق بوده‌ایم. دست کم، در طول این بیست و دو سال، اولیتهای حکومت دینی، تا حدی مشخص شده‌اند. بعلاوه، از جهاتی نظیر تثبیت و اجرای بسیاری از ارزشهای انسانی، ایجاد گرایش و دلبستگی مردم به نظام حاکم و رابطه عاطفی میان دولت و مردم، خوب عمل کرده‌ایم. به تعبیر رساتر، نقطه قوت و توفیق نسبی که در خصوص ارائه الگوی عملی حکومت دینی داشته‌ایم، به «روند مردمی بودن حکومت دینی» باز می‌گردد، که نسبت به حکومت‌های سکولار، از اصالت و عمق بیشتری برخوردار است.

تا این جا دانستیم که یکی از موانع ارائه الگوی عملی یک حکومت دینی، باقی ماندن ساختارهای اجتماعی گذشته است. حال، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان ساختارهای اجتماعی پیش از انقلاب را

متحول ساخت؟ و چه راهکارهایی در این زمینه می‌توان ارائه کرد؟

در پاسخ، باید گفت، ساختار اجتماعی، وقتی متحول می‌شود که نخست، تحولی عمیق در بینش توده مردم پدید آید. گرایش به حکومت دینی، در جریان انقلاب، دو علت عمده داشت: اول آن که حکومتی (دینی) داشته باشیم تا اقتصاد، سیاست و امنیت جامعه



را به دست گرفته و به نحو شایسته‌ای رهبری کند، و دیگری این که مجری حلال و حرام خدا و ارزشهای دینی در جامعه باشد. پیداست، با وجود چنین بینشی، تحقق کامل حکومت دینی، امکان‌پذیر نخواهد بود. برای نیل به این مطلوب، باید محور تمام گرایشها و خواسته‌ها در اجتماع، تنها «رضای خدا» باشد. همواره، کاری کنیم که خدا راضی باشد، هر چند، در مقام تحصیل رضای حق، بسیاری از جریانهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی جامعه، دچار اضطراب و چالش شوند. پس، حاکمیتی در جامعه باید ایجاد کرد که دغدغه و اولویت نخست آن، «تحصیل رضای خداوند» در عرصه زندگی اجتماعی مردم باشد. در این صورت، ساختاری مناسب خواهد بود که «تحصیل رضای حق»، اقتضای آن را داشته باشد، نه لزوماً، ساختاری مشابه سایر حکومتها.

به گمان برخی، نبود تجربه عملی حکومت دینی، مانعی فراروی تحقق آن در عصر ما به شمار می‌آید. این که طی صدها سال - از شهادت حضرت علی(علیه السلام) تا پیروزی انقلاب اسلامی ایران - امکان پیدایش چنین حکومتی فراهم نیامد و جنبه‌های سیاسی و اجتماعی اسلام - که عمده‌تأ در اختیار سلاطین مستبد و حکومت‌های غاصب قرار داشت - عملاً، از

جنبه‌های فکری، اعتقادی و معنوی آن جدا گشت. لکن، باید توجه داشت که این را، نه به عنوان یک مانع، بلکه صرفاً، یک نارسایی و کمبود می‌توان تلقی نمود. مانع، عمدتاً «جریانهای غیردینی» هستند که به صورت تشکلهای، سازمانها و نهادهای اجتماعی، در برابر تحقق و اجرای حکومت دینی مقاومت کرده و از آنجا که برنامه‌های دینی را عامل دور سازی خود از مواضع قدرت می‌بینند، در اجرای آن کارشکنی می‌کنند.

بحث بعدی، درباره «ایجاد جریانهای فکری نوین» به عنوان یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی است. در این خصوص، تفکر و برداشتی که امروزه، نسبت به اسلام در جامعه ایجاد شده، با آنچه پیش از انقلاب وجود داشت، اصولاً قابل قیاس نیست. با پیروزی انقلاب، در حقیقت، دین را از محدوده مساجد و حسینیه‌ها و چهره صرفاً مراسمی خارج ساخته و در کنار تمام قدرتها و معادلات سیاسی جهان قرار دادیم. به این ترتیب، تمام دنیا - چه دنیای اسلام و چه جهان کفر - دیدگاه نوینی نسبت به دین دریافت نمود، که بر مبنای آن، اسلام با مسیحیت فرق داشته و به صورت یک جریان فکری مستقل، در برابر استکبار ایستاده است.

ناگفته نماند، تأثیر انقلاب اسلامی ما، در این رهگذر، محدود به «اصل اسلام» نبوده و در مسائل مختلف - حتی جزئیات - هم مطرح است. امروزه، می‌بینیم که اسلام، به شکل یک جریان جدی و باوری قطعی در کانون اندیشه افراد جلوه می‌کند. در

حالی که قبل از انقلاب، نه تنها، به این صورت مطرح نبود، بلکه بیشتر شبیه فرضیه بود. همچنین، در حال حاضر، تفسیرها و برداشتهایی از اسلام، به مثابه عقیده و اندیشه‌ای واقعی، از سوی قاطبه مردم و افکار عمومی بروز می‌کند که در گذشته، چندان مصداق نداشت. با این اوصاف، انقلاب اسلامی ایران، چهره اسلام را در دنیا بکلی دگرگون ساخته و در راستای ایجاد جریانهای فکری نوین اسلامی، قرین توفیق بوده است.

محور سوم، عبارت است از «ایجاد جریانات و جنبشهای سیاسی جدید». بطور کلی، نقش انقلاب اسلامی ما، در ایجاد و تقویت چنین

حرکتها و جریاناتی در سطح جهانی - بویژه، در میان کشورهای اسلامی - انکارناپذیر است. بطوری که حرکتها و جنبشهایی که بعد از انقلاب، در بسیاری از کشورهای اسلامی پدید آمد، مرهون تجربه انقلاب ما بوده و منهای آن، جنبشهای مزبور، اساساً فرصت ظهور نمی‌یافتند. وضع کنونی اسرائیل با موقعیتی که بیست و دو سال پیش دارا بود، قابل مقایسه نیست. فراموش نکرده‌ایم که همه دولتهای عرب، در یک جنگ شش روزه، از اسرائیل شکست خورده و به دنبال آن، بخش عهده‌ای از سرزمینهای اسلامی، به تصرف و اشغال اسرائیل غاصب درآمد. اما در نتیجه الهام گرفتن از تجربه انقلاب اسلامی ما، یک عده جوان متدین لبنانی، با استقامت و پایداری، همان اسرائیل را وادار به شکست نمودند.

مطلب بعدی - که بی‌ارتباط با بحث قبلی نیست - به مسأله «بیداری و جنبشهای احیایگری در شرق اسلامی» اختصاص دارد. در این رابطه، ما شاهد حرکتهایی در بعضی بلاد اسلامی مانند مصر، عربستان و سودان بوده و هستیم، که عمدتاً، در جهت احیای اسلام و ارزشهای اسلامی و متأثر از انقلاب اسلامی ایران می‌باشند. از این گذشته، بینش کلی جوامع جهانی نسبت به ارزشهای اسلامی در مقایسه با دوره قبل از انقلاب، تغییر اساسی کرده است.

مسأله دیگری که باید بدان پرداخت، تحلیل دستاوردهای انقلاب

اسلامی در خصوص «بازیابی هویت دینی و

ملی» است. بدون تردید، این مسأله،

از دستاوردهای بسیار مهم و مسلم

انقلاب اسلامی محسوب می‌شود.

برکسی پوشیده نیست که ملت ما،

در رژیم سابق، از هویت دینی و ملی

مستقلی بهره‌مند نبوده و در غالب

حرکتها و جریانات فکری و

فرهنگی، وابسته به غرب یا شرق

بودند. تا آنجا که حتی، هویت

«ایرانی» خود را نیز از یاد برده

بودند. چه ذلتی بالاتر از این که

ملتی، تحت بندگی آمریکا زیست

کنند، به حدی که او، در اعمال

هرگونه ستم، بی‌ناموسی و جنایتی،

مفتوح‌الید بوده و کسی هم حق

بازخواست و چون و چرا از اعمال

او را نداشته باشد؟

**عدم موفقیت در پیاده ساختن حدود الهی را به عنوان مانع دیگری در راه ارثه الگوی عملی حکومت دینی در کشورمان، می‌توان برشمرد؛ تا آنجا که حتی، اجرای مصوبه «قصاص و دیات» نیز با کاستیهای روبرو بوده است. با این وجود، نمی‌توان ادعا کرد که حقایق دینی و احکام متعالیه اسلامی در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی (قضایی) و ... در جامعه پیاده شده است.**



در چنان شرایطی نه تنها، ملت ما فاقد هویت دینی بود، بلکه، هویت ایرانی خود را نیز - تا حدود زیادی - از کف داده بود. ولی امروز، وضع، کاملاً متفاوت است. ایران اسلامی، به عنوان یک قطب نیرومند، بیش از دو دهه، در مقابل استکبار قد برافراشته، و او نیز در خصومت دائمی با کشورمان، کاری از پیش نبرده است. وانگهی، در عین حال که مسأله «مذاکره و رابطه ایران با آمریکا»، به یکی از مسائل عمده و به اصطلاح «روز بین المللی» مبدل گشته است، نقشه های آمریکا، به علت عدم حضور ایران در روند «صلح اعراب و اسرائیل»، همواره به شکست انجامیده است. آیا اینها و نظایر آن، نشان از بازیابی و احیای هویت ملی و دینی مردم ما، به عنوان یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی ندارد؟

صرفنظر از محورهای پنجگانه فوق، از مباحث و نکات دیگری که بررسی آن ضروری می نماید، بحث «چالشها و آفات انقلاب اسلامی، بویژه با توجه به افق آینده» است.

بنظر می رسد، هیچ گونه مشکل

اقتصادی، سیاسی یا

امنیتی، در آینده،

به عنوان یک

چالش

انقلاب

ما را

تهدید



نکند. البته، دو

آفت عمده - که بخشی از آن، وجود یافته و

چنانچه توسعه یابد، طبعاً؛ انقلاب را به سقوط خواهد کشاند - نظام ما را

تهدید می کند: یکی، انفکاک گرایشهای مردمی از ارزشهای دینی است.

چنان که می دانیم، قائمه انقلاب ما، برگرایشات و دل بستگی توده مردم به

ارزشهای دینی، استوار بوده و هست. نقش محوری در پیروزی انقلاب،

از آن متدینین بود و ارزشهای دینی، زیربنای حرکت و قیام مردمی به

شمار می رفت. بنابراین، هر چه این گرایشها و ارزشها، در جامعه گسترش

پیدا کند، ثبات انقلاب بیشتر تأمین می شود و بعکس، هر اندازه، ضعیف و

کم رنگ شود، انقلاب نیز به همان میزان در معرض خطر و نابودی قرار

می گیرد.

معضل دیگر - که شاید از آن اولی هم عمیق تر باشد - مسأله «انتقال ارزشها در تبادل نسل» می باشد. یعنی، چنانچه نتوانیم ارزشهای اسلام و انقلاب را در جریان تبادل نسل، به شکل مطلوب، به نسل بعدی انتقال دهیم، انقلاب دچار مشکل خواهد شد. و اتفاقاً، این، همان معضلی است که انقلاب ما به آن دچار گشته است. به عبارت دیگر، قشر جوان - ۱۸ تا ۲۸ ساله - که هم قشر فعال و کیفی جامعه ما به حساب آمده و هم اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، نه تجربه نظام طاغوتی و زندگی اجتماعی آن را دارند و نه انقلاب و بحرانهای بعدی آن - خصوصاً ۸ سال دفاع مقدس - را بخوبی درک نکرده اند. لذا، اگر نتوانیم، ارزشهای انقلاب و مسائل محوری آن را بطور شایسته و بایسته، به این نسل منتقل کنیم، هر آینه، انقلاب، به سقوط خواهد گرایید.

با این وصف، ما، فقط دو چالش و آفت بزرگ را برای آینده انقلاب اسلامی خودمان پیش بینی می کنیم: نخست، ضعف گرایش دینی مردم، که بواسطه سیاستگذاریهای فرهنگی نادرست پدید می آید، و دوم، موضوع عدم انتقال کامل ارزشهای انقلاب در نقطه تبادل نسل. پس، از این دیدگاه، مسائل اقتصادی، سیاسی، ارتباطات جهانی و سیاستهای بین المللی، هیچ کدام، نمی تواند به عنوان مانعی جدی فرا راه انقلاب اسلامی ما واقع شود.

نکته آخری که در خور توجه و امعان نظر است، بررسی «نقش و جایگاه آموزش عالی» بویژه، دانشگاههای دینی، مثل دانشگاه امام صادق (ع)، در تداوم انقلاب اسلامی می باشد. بی گمان، مهمترین نقشی که دانشگاهها، در این رهگذر، برعهده دارند، «نیروسازی» است. چنانچه، آنها بتوانند نیروهای متخصص و متعهدی بار بیاورند که در حیطه مسائل اقتصادی، سیاسی، اجرایی و نظایر آن، مجری و حافظ نظام ارزشی اسلام و ارزشهای دینی باشند، در واقع، بزرگترین خدمت را در جهت تداوم انقلاب، انجام داده اند. در غیراین صورت، نقش و منزلتی در این زمینه، برایشان متصور نخواهد بود.